

دربارهٔ روشنفکری دینی

احمد نراقی



اثر: باسیروف Basyrov کاریکا توریست روس

طرح بحث: پرسش این است: «روشنفکری دینی چیست؟». روشنفکری دینی از تلاقی جریان روشنفکری و سنت دین باوری پدیدار شده است و امروزه، دست کم در فضای فرهنگی جامعهٔ ایران، در قالب جریانی متمایز، دستاوردهای فکری و پیامدهای اجتماعی خاص خود را پدید آورده است. برای درک ماهیت «روشنفکری دینی» باید اولاً، تلقی خویشتن را از مفهوم «روشنفکری» بیان کنیم، و ثانیاً نسبت میان «روشنفکری» و «دین» را بکاویم و در این سیاق معنای «روشنفکری دینی» را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. «روشنفکری» چیست؟ «روشنفکری» به معنای اخصی آن، پدیده‌ای مدرن است و لذا با گوهر مدرنیته پیوندی بنیادین دارد.

۱-۱. اما گوهر مدرنیته چیست؟ پاره‌ای از اندیشمندان مغرب‌زمین گوهر مدرنیته را «خرد خودبنیاد نقد» دانسته‌اند، یعنی خردی که اولاً حجیت و اعتبار مدعایش قائم به خود عقل است، نه به چیزی بیرون از آن، و ثانیاً، نقاد است و جرات پرسشگری و نقد را به غایت واجد است.

اما آیا مگر در جهان ماقبل مدرن خردورزی و نقادی و پرسشگری وجود نداشت؟ آیا مگر اندیشمندان گذشته از خرد خویشتن در مقام نقد و پرسش بهره نمی‌جستند؟ آیا میان «عقل» به معنای قدیم و جدید آن و نیز به تبع، میان «نقد» به معنای قدیم و جدید آن تفاوتی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش اخیر مثبت باشد؛ میان «عقل جدید و قدیم» و به تبع میان «نقد» به معنای قدیم و جدید آن تفاوت‌های مهمی وجود دارد، از جمله:

(۱) عقل قدیم، عقل مفسر بود، و لذا «نقد» به معنای قدیم آن، نقد تفسیری به‌شمار می‌آمد. در واقع، یکی از پیش‌فرضهای متافیزیکی مهم در جهان قدیم این بود که نظام عالم (خواه نظام طولی عالم طبیعت و خواه سلسله مراتب طولی در عالم اجتماع)، نظام احسن است، یعنی اگر امور در حیز طبیعی خویش که منطبق بر غایت آنهاست واقع شوند، بهترین وضعیت ممکن تحقق یافته است. بنابراین، عقل، خویشتن را در برابر امور یا پدیده‌هایی می‌یابد که در کمال اتقان‌اند و امکان تغییر و تصرف بنیادین در آنها متصور نیست و بلکه چنان تصرفاتی خلاف طبع امور و قسری و لذا دوام‌ناپذیر است.

بنابراین «عقل»، جهان طبیعت و اجتماع را همچون کتابی خوش‌تالیف می‌انگاشت که به دست نگارنده‌ای حکیم و مدبّر نگاشته شده است و عقل بشری در برابر این صنع بدیع و متقن چه کاری می‌تواند کرد، جز خواندن و فهمیدن و خضوع ورزیدن؟ بنابراین، مهمترین نقش «عقل» عبارت بود از فهم و تفسیر موضوعاتی که در پیش روی او نهاده می‌شد. از همین‌روست که «نقد» و «پرسش» در جهان قدیم عمدتاً برای فهمیدن و تفسیرکردن بود. بهترین تجلیگاه «عقل مفسر» را می‌توان در نظام‌های مابعدالطبیعی عظیم یافت که تفسیری جامع از عالم و آدم عرضه می‌داشتند، بدون آنکه دست بشر را در تصرف گشاده بدارند.

اما عقل جدید، عقل متصرف است و لذا «نقد» به معنای جدید آن، عمدتاً نقد بنیادین و متصرفانه به‌شمار می‌آید. در تلقی جدید، احسن‌بودن نظام عالم (خواه در قلمرو طبیعت و خواه در قلمرو اجتماع) فرضی نادرست یا

دست‌کم بدون دلیل انگاشته می‌شود. بنابراین، انسان این حق و امکان را برای خود متصور می‌بیند که در اجزای جهان چندان تغییر و تصرف روا دارد که سامان نهایی مطلوب وی حاصل شود. پس در چارچوب این تلقی، کتاب عالم لزوماً بهترین تالیف ممکن را ندارد و چه بسا عقل بشر بتواند اغلاط آن را تصحیح و کاستیهای آن را مرتفع کند یا اساساً آن را از نو بازنویسی نماید. بنابراین، مهمترین نقش عقل در جهان جدید، «تغییر دادن» و «تصرف کردن» است و لذا در این چارچوب، «نقد» و «پرسش» از حد فهم و تفسیر موضوعات و پدیدارها فراتر می‌رود و معطوف به تغییر آنها می‌شود. بهترین تجلیگاه «عقل نقاد متصرف» را در تکنولوژی می‌یابیم، خواه تکنولوژی‌های صنعتی که دست تصرف انسان را در عالم طبیعت گشاده می‌دارد، خواه تکنولوژی‌های اجتماعی که در قالب انواع مهندسی‌های اجتماعی امکان تغییر و تصرف در ساختار و مناسبات اجتماعی را فراهم می‌آورد.

عقل جدید، عقل متصرف است و لذا «نقد» به معنای جدید آن، عمدتاً نقد بنیادین و متصرفانه به‌شمار می‌آید.

(۲) عقل تفسیری و به تبع نقد تفسیری ذاتاً حد بردار است، وقتی که عقل به فهم موضوع مورد نظر نائل شد، وظیفه‌اش به انجام رسیده است، در این حالت، پرسش از بنیان موضوع فراتر از حد و وظیفه اوست. برای مثال، در قلمرو دین، غایت عقل، فهم و کشف معنای متن مقدس یا مراد شارع است، پس از درک معنای متن یا مراد شارع، با کلام باری چون و چرا نمی‌رود. بنابراین، عقل تفسیری ذاتاً خط قرمز یا حد دارد و در مرز امور مقدس (یعنی اموری که فوق چون چرا بشمار می‌روند) متوقف می‌ماند. اما عقل نقاد متصرف همه چیز، از جمله بنیان موضوع

مورد نظر را نیز مورد پرسش قرار می‌دهد؛ رسالت او فراتر از فهم محض است، او داوری‌کردن و تصرف‌نمودن را نیز از وظایف خود می‌شمارد. برای مثال، در قلمرو دین، وقتی که عقل، معنای متن مقدس یا مراد شارع را دریافت، سپس از صحت و سقم و اعتبار یا عدم اعتبار آن معنا و مراد می‌پرسد، یعنی حق داوری در خصوص مدعیات دینی و رد و قبول آن را نیز برای خود محفوظ می‌انگارد. بنابراین، عقل نقاد متصرف خط قرمز ندارد؛ امری مقدس (به معنای فوق چون و چرا) در برابر خود نمی‌شناسد. در واقع جرات پرسشگری در برابر امور جرات‌ستان یا فوق چون و چرا معنا می‌یابد. بنابراین، عقل نقاد به معنای جدید آن، تقدس زداست، یعنی هیچ پدیده یا اعتقادی را برتر از پرسش و نقد نمی‌شناسد.

(۳) عقل قدیم موضوعات پیش روی خود را (مطابق اقتضات خویش) مورد نقد و پرسش قرار می‌داد، اما هیچ‌گاه از محدودیتها و توانمندیهای خود نمی‌پرسید. در جهان قدیم، محدودیت‌های عقل، عمدتاً از بیرون حوزه عقل معلوم و گوشزد می‌شد.

اما عقل نقاد متصرف از جمله خود را نیز موضوع نقد قرار می‌دهد و می‌کوشد تا محدودیت‌های خود را از درون عقل بازشناسی و کشف کند. بنابراین، عقل جدید به دو معنا «انتقادی» است: اول به این معنا که همه چیز را نقدپذیر می‌داند و لذا به هیچ امر مقدس (یعنی فوق چون و چرا) قائل نیست؛ دوم به این معنا که خود را نیز مقدس و فوق چون و چرا نمی‌داند و لذا خود در مقام نقد خود نیز برمی‌آید.

۱-۲. با فرض این مقدمات، می‌توان «روشنفکری» را به معنای التزام به «خرد خودبنیاد نقاد» دانست. «روشنفکر» از آن حیث که روشنفکر است، متعهد و ملتزم به «نقد» به معنای جدید آن است.

البته روشنفکر این نقادی را در دو سطح انجام می‌دهد: (۱) در سطح ایده‌ها؛ یعنی ایده‌ها را مشمول نقد مستمر قرار می‌دهد تا درکی متناسب با دانش عصر از آنها



(۲) در سطح ساختارها: یعنی می‌کوشد تا سامان اجتماعی را نیز معقول و عقل‌مدارانه کند. روشنفکر هیچ وضعیت اجتماعی را نقدناپذیر و تغییرناپذیر نمی‌داند و می‌کوشد جهان خارج را به تناسب خرد جدید سامان بخشد (فرآیند مدرنیزاسیون).

بنابراین، مهمترین پروژه روشنفکران در جوامع پیرامونی یا در حال گذار (یعنی در حال گذار از سنت به مدرنیته) «بسط مدرنیته» است. یعنی:

(۱) تحقق بخشیدن به عقل نقاد از طریق نقد ایده‌های سنتی،

(۲) تحقق بخشیدن به عقل نقاد از طریق نقد ساختارهای اجتماعی سنتی.

پروژه اصلی روشنفکر دینی «مدرن کردن سنت» و کاهش موانع تحقق مدرنیته است و پروژه اصلی احیاگران دینی «حفظ دین در دنیای مدرن» است.

۲. اما «روشنفکری دینی» چیست؟

۱-۲. اگر گوهر «روشنفکری» را التزام به «خرد خودبنیاد نقاد» بدانیم، در آن صورت روشنفکری پدیده‌ای ذاتاً غیردینی (و البته نه لزوماً ضددینی) خواهد بود. «خرد خودبنیاد» امری ذاتاً غیردینی است (و این مدلول «خودبنیاد» بودن آن است)، و «نقد» نیز فرآیندی عینی و لذا غیردینی است. بنابراین، نقدورزی یا التزام به خرد خودبنیاد نقاد، فرآیندی علی‌الاصول غیردینی یا مستقل از دین است، و لذا «روشنفکری» هیچ پیوند ذاتی و ماهوی با «دین» ندارد. گوهر «روشنفکری»، دینی نیست و بنابراین «روشنفکری دینی» به معنای پدیده‌ای منبعث از دین یا محکوم به احکام دین، علی‌الاصول منتع است.

۲-۲. اما به یک معنای دیگر می‌توان از «روشنفکری دینی» سخن گفت:

در یک جامعه دین‌مدار، یعنی در جامعه‌ای که دین در گستره عمومی نقشی مهم و تعیین‌کننده ایفا می‌کند، و برای مثال منبع مشروعیت، قانون‌گذاری و غیره است، روشنفکران از آن حیث که روشنفکرند، لاجرم باید به دین عطف نظر کنند. چرا که رسالت روشنفکر «نقادی» است، و روشنفکر لاجرم باید ایده‌ها و ساختارهای موضوع نقادی خویش را از جامعه خود و به تناسب اهمیتی که در حیات فکری و اجتماعی جامعه مربوطه دارند، برگرد. بنابراین، توجه روشنفکر به دین، توجهی بالعرض و ناشی از مقتضیات تاریخی جامعه اوست، یعنی روشنفکر، از آن حیث که روشنفکر است، به دین به منزله جزئی از اجزای فرهنگ یا سنت می‌نگرد و توجه او به دین در ذیل پروژه اصلی وی، یعنی «تحقق و بسط مدرنیته» صورت می‌پذیرد. به بیان دیگر، رسالت اصلی روشنفکر تحقق و بسط مدرنیته است و لذا وی باید موانع این پروژه را در جامعه خود مرتفع کند، اگر دین به منزله بخشی مهم از ساختار جامعه در فرآیند تحقق آن پروژه مانع پدید آورد، روشنفکر در نسبت با دین دست‌کم می‌تواند دو رویکرد متفاوت در پیش گیرد:

رویکرد اول، نفی دین و پیش گرفتن پروژه انگست از سنت است. هنگامی که روشنفکر بنیانها و دستاوردهای مدرنیته را با جزئی از اجزای سنت، مثلاً دین، ناسازگار و متعارض می‌یابد، حکم به نفی و طرد سنت یا گسستن از آن می‌دهد.

رویکرد دوم، پذیرش دین و در پیش گرفتن پروژه

«بازخوانی و بازسازی سنت» است. در این رویکرد، روشنفکر در هنگام بروز تعارض میان بنیانها و دستاوردهای مدرنیته با جزئی از اجزای سنت، مثلاً دین، حکم به نفی دین نمی‌دهد، بلکه می‌کوشد تا از طریق بازخوانی و بازسازی سنت (و در اینجا دین) قرائتی از سنت به دست دهد که با پروژه مدرنیته سازگار افتد. یعنی روشنفکر پروژه استخراج و تصفیه عناصر فرهنگی را در پیش می‌گیرد.

در هر دو رویکرد روشنفکر می‌تواند فارغ از تعلقات دینی شخصی به مقام عمل بر آید. یعنی، برای مثال، روشنفکر غیردیندار هم می‌تواند برای بسط پروژه مدرنیته و فارغ از تعلقات شخصی، دین را به مثابه جزئی از اجزای فرهنگ مورد بازخوانی و بازسازی قرار دهد. پس «دینداری» لزوماً شرط التزام به رویکرد دوم نیز نیست؛ کاملاً ممکن است که روشنفکر، دین را ابزارانگارانه بنگرد و برای تأمین مقصودی بیرون از دین، دست به قرائت مجدد دین بزند.

اما در عرف اجتماعی «روشنفکر دینی» کسی است که:

اولاً، «روشنفکر» است، یعنی متعهد و ملتزم به نقد، به معنای جدید آن، است و مهمترین پروژه وی «تحقق و بسط مدرنیته» است.

ثانیاً، به تبع شرایط تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن می‌زید، و به تبع محوریت دین در جامعه مربوطه، به دین توجه ویژه می‌ورزد.

ثالثاً، در مواجهه با دین حکم به نفی دین نمی‌دهد، یعنی در پروژه «گسست از سنت» قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌کوشد از طریق «بازخوانی و بازسازی دین» قرائتی سازگار یا مدرنیته به دست دهد.

رابعاً، شخصاً تعلقات دینی دارد و جامعه دینی وی را «دیندار» می‌شناسد، یعنی روشنفکر دیندار بشمار می‌آید.

حاصل آنکه: «روشنفکر دینی» اولاً و بالذات «روشنفکر» است و در مقام بسط پروژه مدرنیته است. بنابراین، فرآیند بازخوانی و بازسازی دین، برای او از فروع پروژه «بسط مدرنیته» است. او سنت را مورد بازخوانی و بازسازی قرار می‌دهد تا یکی از موانع تحقق پروژه مدرنیته را مرتفع کند.

۳. اما خوبست در اینجا نسبت میان «روشنفکری دینی» و «احیاگری دینی» نیز مورد کاوش قرار گیرد.

۱-۳. همانطور که گذشت، از منظر روشنفکر دینی، پروژه اصلی «مدرن کردن سنت» است و فرآیند نوسازی یا بازسازی دین در ذیل این پروژه انجام می‌پذیرد. بنابراین، «روشنفکر دینی» دین را بازسازی می‌کند تا در نهایت موانع تحقق مدرنیته را کاهش دهد. اما از نظر کسی که در مقام احیاگری دینی است، پروژه اصلی «حفظ دین در جهان مدرن» است. لذا اگر احیاگر دینی به بازخوانی و بازسازی دین دست می‌برد، از آن روست که گمان می‌کند بدین شیوه بهتر می‌تواند گوهر دین را در جهان جدید محفوظ نگاه دارد. و لذا اگر بنا به فرض احیاگر دینی به این نتیجه می‌رسد که شرط حفظ دین در جهان جدید ورود به پروژه دیگری است، لاجرم آن پروژه را در پیش می‌گیرد. فعالیت احیاگر دینی، فعالیتی کاملاً کلامی - الهیاتی است.

البته باید توجه داشت که فرآیند «احیاگری دین» دست‌کم بر دو نوع است:

نوع اول، احیاگری‌های سنتی یا سلفی یا غزالی‌وار است. در این نوع احیاگری‌ها تصور بر این است که دین رنجور شده است و علت رنجوری آن این است که تعادل مطلوب میان اجزای مختلف دین از دست رفته است؛ برای مثال، فقه بیش از حد شایسته خود رشد کرده و

اهمیتی بیش از عرفان و اخلاق یافته است. بنابراین، احیاگر می‌کوشد تا اجزای دین را برحسب اهمیت و اولویت‌شان در جای خود بنشاند و به هر یک به قدر شأن خود بها دهد و از این طریق تعادل از دست رفته اجزای دین را مجدداً برقرار سازد.

نوع دوم، احیاگری‌های جدید یا بازسازی‌کننده یا اقبال‌وار است. در این نوع احیاگری‌ها رنجوری و مهجوری دین صرفاً ناشی از عدم توازن اجزای دین نیست، بلکه تشخیص احیاگر آن است که بُعد عقلی نظام عقاید دینی که به تناسب خرد کهن سامان پذیرفته، محتاج بازسازی است. یعنی به گمان احیاگر چون خرد کهن منسوخ شده است، لذا برای بشر جدید نظام عقاید دینی معقولیت و به تبع مقبولیت خود را از کف داده است. بنابراین، رسالت احیاگر آن است که بُعد عقلانی نظام عقاید دینی را به تناسب خرد جدید بازسازی کند (به تعبیر اقبال لاهوری، فرآیند Reconstruction).

در اینجا «روشنفکری دینی» با «احیاگری دینی» به معنای جدید یا اقبال‌وار آن طرف مقایسه است. بنابر آنچه گذشت، اگرچه ممکن است این دو مقوله از حیث مصداقی با یکدیگر تفاوت مهمی نداشته باشند، اما مفهوماً با یکدیگر متفاوتند.

۲-۳. «روشنفکری دینی» و «احیاگری دینی» (به معنای جدید آن)، علی‌رغم تفاوت‌های مفهومی‌شان، در مقام عمل غالباً از منطق واحدی پیروی می‌کنند. یعنی اولاً، هر دو «خرد خودبنیاد نقاد» است، یعنی خرد عصر مدرن را به رسمیت می‌شناسند؛ و ثانیاً، می‌کوشند تا بُعد عقلانی نظام عقاید دینی را به تناسب این خرد خودبنیاد بازسازی کنند.

بازسازی بُعد عقلانی دین به تناسب خرد حاکم بر عصر جدید، دو مقصود را با هم حاصل می‌کند: اول آنکه، دین، واجد نظام عقیدتی پویا، پاسخ‌دهنده و متناسب با نیازهای عصر می‌شود، و به این ترتیب معقولیت و مقبولیت دین در جهان جدید محفوظ می‌ماند.

عقل نقاد به معنای جدید آن، تقدس‌زداست، یعنی هیچ پدیده یا اعتقادی را برتر از پرسش و نقد نمی‌نشانند.

دوم آنکه، درکی از دین فراهم می‌آید که با خرد جدید سازگار است و به این ترتیب قرائتی سازگار با مدرنیته و مقتضیات آن فراهم می‌آید و به این ترتیب یکی از موانع تحقق و گسترش مدرنیته از میان برداشته می‌شود.

۴. شباهتها و تفاوت‌های «روشنفکری دینی» و «احیاگری دینی» را از منظر دیگری هم می‌توان مورد ملاحظه قرار داد:

۱-۴. همانطور که گذشت، هم در روشنفکری دینی و هم در احیاگری دینی (به معنای جدید آن)، امری ذاتاً غیردینی یا مستقل از دین، یعنی «خرد خودبنیاد نقاد» به رسمیت شناخته می‌شود و کوشش می‌شود تا برای دین در کنار این امر غیردینی جایگاه معینی تعریف شود و نسبت میان آنها مجدداً ترسیم و بازشناسی گردد.

به رسمیت شناختن امری ذاتاً غیردینی (سکولار) و تبیین مناسبات آن با دین، در واقع به معنای تحقق نوعی سکولاریزاسیون است. مهمترین پیامد خواسته یا ناخواسته فرآیند «بازسازی اندیشه دینی» (خواه از منظر «روشنفکری دینی» و خواه از منظر «احیاگری دینی») تحقق نوعی سکولاریزاسیون است.



«سکولاریزاسیون» فرآیند تفکیک و تمایز ساحات قدسی و عرفی از یکدیگر و تحدید حدود و تبیین مناسبات میان آنهاست. سکولاریزاسیون در سطح ایده‌ها به معنای به رسمیت شناختن «عقل خودبنیاد» و تبیین نسبت آن با دین است. و سکولاریزاسیون در سطح ساختارهای اجتماعی اجمالاً به معنای تفکیک نهاد دین از دولت و خصوصاً خروج دین از ساحت عمومی به ساحت خصوصی است.

اما از فرآیند «سکولاریزاسیون» دو تلقی متفاوت وجود دارد:

تلقی نخست یا سکولاریزاسیون حداکثری بدانجا می‌انجامد که دین و ساحات قدسی یکسره در برابر امر سکولار رنگ می‌بازند و از میدان به در می‌شوند. در واقع سکولاریزاسیون حداکثری به معنای «نفی دین» یا «الحاد» است.

تلقی دوم یا سکولاریزاسیون حداقلی، به معنای به رسمیت شناختن امر سکولار در کنار امر قدسی و تعیین حدود آنهاست. در این تلقی دین نفی نمی‌شود، بلکه برای آن جایگاه جدیدی تعریف می‌شود.

۴-۲. لازمه و پیامد مهم فعالیت روشنفکران دینی و احیاگران دینی (به معنای جدید آن)، تحقق سکولاریزاسیون حداقلی است. «روشنفکر دینی» تحقق سکولاریزاسیون حداقلی را مطلوب و اجتناب‌ناپذیر می‌داند، چراکه این فرآیند شرط لازم تحقق مدرنیته تلقی می‌شود. و «احیاگر دینی» تحقق سکولاریزاسیون حداقلی را مطلوب و اجتناب‌ناپذیر می‌داند، چراکه این فرآیند شرط لازم حفظ دین در جهان جدید تلقی می‌گردد.

۴-۳. هنگامی که سکولاریزاسیون حداقلی تحقق می‌یابد، دین از ساحت عمومی به ساحت خصوصی می‌رود و جامعه دین‌مدار به جامعه مبتنی بر عقل مصلحت‌اندیش تبدیل می‌گردد. البته این بدان معنا نیست که نقش دین در عرصه عمومی منتفی می‌گردد، بلکه دین می‌تواند از ساحت خصوصی و طی فرآیندهای عرفی خویشتن را به نوعی در عرصه عمومی باز تولید کند در هر حال، تحقق یافتن سکولاریزاسیون حداقلی، پایان کار روشنفکر دینی است، چراکه روشنفکر دینی از آن حیث به دین توجه خاص می‌ورزید که دین، محور و مدار جامعه و مسائل آن بود. لذا وقتی که دین به جایگاه جدید خود در این منظومه نوین انتقال می‌یابد، پروژه «روشنفکر دینی» در نسبت با دین تحقق یافته است، و لذا کار وی به انجام خود رسیده است. توفیق روشنفکری دینی در عمل به نفی و محور روشنفکری دینی می‌انجامد. از همین جا می‌توان دریافت که رابطه «روشنفکری» و «دین» رابطه‌ای بالعرض و ناشی از موقعیت ویژه دین در جامعه دین‌مدار است. وقتی که دین و سایر اجزای فرهنگ، هر یک در آرایشی نوین در جایگاه ویژه خود قرار گرفتند، رسالت روشنفکری دینی پایان می‌یابد و توجه خاص وی به دین بلاموضوع می‌شود.

اما تحقق سکولاریزاسیون حداقلی، پایان کار احیاگری دینی نیست. احیاگری دینی فرآیند مستمر درک و بازخوانی و بازسازی دین بر وفق خرد متحول بشر است. احیاگر مستمراً باید از دین (حتی دینی که کاملاً به عرصه خصوصی رفته است) قرائتهای نوشونده به دست دهد تا معقولیت و مقبولیت دین حفظ گردد. بنابراین، پایان کار روشنفکری دینی، پایان کار احیاگری دینی نیست.

